

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

خالق داد پغمانی - مونشن

۲۷ دسمبر ۲۰۱۵

"هاشمیان" "قُر" گفت!

سالهای سال قبل، یعنی آن گاهی که تا آنزمان مزدوران روس کشور را به فناء نداده دار و ندار آن را به شاخی باد نکرده بودند، بچه بیوه ای* در همجواری باغ ما زندگانی می نمود که از یک سو به امید داشتن پدر به هر کس و ناکسی دست تکدی دراز نموده، بدان امید می بست تا دست پدری بر سرش بکشد و از جانب دیگر، آزمندی ها و حرص بیش از حدش، اورا چنان متوهم نموده بود که اکثراً خود و همبازی های کوتاه دامنش را در قد و قامت اساطیر دیده، تحت تأثیر همان توهم، شغال گونه زوزه می کشید مگر خود، آن را غرش شیر می پنداشت.

این بچه بیوه که با تأسف نمی خواست کسی از هویت پدرش آگاه گردد، مرغانچه گکی داشت و چند مرغ تخمی. از قضاء چوچه گیری را از پدر نا پیدا و مادر پتیاره اش به ارث برده و هراز گاهی، چند چوچه به بازار عرضه می داشت.

در یک نوبت از چوچه گیری ها، تخم ها را زیر پای مرغ کرکی گذاشت که با حرکات عجیب و غریبش همه را حیران ساخته، مهمتر از همه کس نمی توانست بفهمد که بالاخره آن مرغ پرو بال ریخته خراس(خروس) است و یا ماکیان. زیرا در عین زمانی که گاهگاهی بر شاخ درختی می پرید و بالهای بی پرش را به هم می زد و تقلید از خراس های محله می کرد، وقتی خراس حاکم خانه به طرفش می دوید، پشتک داده چنان قدقد می کرد، تو گوئی هزاران تخم به جای گذاشته است.

این مرغک که در عین کبوتر و پشک های خانگی را دنبال کردن، ولگرد هم بود و برای دانه چیدن هیچ حد و مرزی نمی شناخت، به یکباره چنان غیبت زد، توگوئی آب شده و به زمین فرو رفته بود.

بچه بیوه که از یک جانب نمی خواست کسی بداند که چه بر سرنوشت، مرغ چوچه کشش آمده و از طرف دیگر، زبان بدش نیز بیکار نماند، در عین حالی که دشمنان خودش و مرغکش را فحش و دشنام می داد که گویا چشم بد آنها باعث شده تا مرغک صید کدام "روباهی" از جنس "پدرش" گردد، به دوستانش نیز وعده می داد که ظرف چند روز مرغک با فتح تمام میدانها، به مثابه قهرمان جهان و اسطوره دوران باستان پر و با خیلی از مرغکان دنباله رو دوباره پیدایش خواهد.

حدود دو ماه و اندی از فقدان مرغک نگذشته بود که بچه بیوه آوازه انداخت که طبق اطلاع رسیده برایش، مرغک جور و سلامت بوده و قرار است به زودی برگردد و خودش نیز در صدد آن است تا در مرغانچه قبلی اش، نو آوری ها نموده، ساختمانهای جدیدی را نیز اعمار نماید.

نرسیده به روز موعود، به یکباره مشاهده شد که مرغک موصوف، در حالی که پر های پس گردنش از سواری دادن زیاد و پر های سینه اش از سینه زدن بر زمین و تخم، قسماً کنده شده و ریخته بود، قت قتاس "قد قداس" کنان در حالی حیات و ورودش را اعلام داشت که چند چوچه تازه از تخم بر آمده وی را تعقیب می کرد. این ورود ناگهانی به همه فهماند که نه پای روباهی در میان بوده و نه هم رسیدن به قهرمانی و یا هم تجمع لشکری از بیگلان، بلکه بیچاره مرغک که می خواسته خراس نمائی کند، با واقعیت زندگانی روبه رو شده، چند خراس زدن با پرکنک کردنش وی را به تخم آورده و آن چوچه های نیمه جان و زرد رنگ نیز محصول زحماتش می باشد.

خوانندگان عزیز!

داستان "مرغک قت قتاسی" و "بچه بیوه" وقتی به ذهنم خطور کرد که یکی از دوستان همیشه مهربان، نوشته "خرفیلسوف" را که گویا به جواب فردی به نام "فاریابی" نگارش یافته بود، برابم ارسال داشت. ملاحظه آن نوشته که هیچ چیزی به جز "قرفتن" "هاشمیان" و باندش در مقابل سرو صدائی که به راه انداخته بودند نیست، می رساند:

۱- نامه نویسی و قضاوت غیر عادلانه فردی به نام "فاریابی" داستانی بوده که از کله های تهی از مغز "خرفیلسوف" و باندش به منظور توجیه قرگوئی "هاشمیان" تراش نموده بود.

این باند به ویژه سرگله آنها "هاشمیان" آنقدر احمق تشریف دارند که حتا وقتی داستان هم می سرایند، متوجه حماقت های شان حین تنظیم داستان نمی گردند. به صورت مثال انتخاب تخلص "فاریابی" و نامه جعلی شان را از فاریاب وانمود نمودن است. آنهایی که در افغانستان زندگانی نموده و ماحصل تفرقه افگنی ها و تخم کین کاشتن های باند های استخباراتی از انگلیس گرفته تا روس و از امریکا و پاکستان و عربستان سعودی گرفته تا چین، هند و ایران، را با دقت ارزیابی نموده اند می دانند که با تأسف به دنبال اینهمه خونریزی و کشتاری که در افغانستان صورت گرفته، ولایات کشور چنان به هم تقسیم گردیده و صیفندی ها چنان دقیق گردیده که نمی توان در ولایتی مانند فاریاب که یکی از مراکز نفوذ نژاد پرستی های نوع دوستی و ماقبل آن است، کسی را یافت که کوره سواد داشته باشد و نه تنها از طالب و طالب پرستانی از قماش خیرفیلسوف "هاشمیان" و مرغانچه بچه بیوه یعنی "جرمن جرمن" متنفر نباشد، بلکه با تأسف انزجار و نفرت از طالب را به یک ملیت نیز گسترش نداده باشد.

اینجاست که دروغگویانی از قماش "خرفیلسوف"، داستان دزد نابلد و رفتن به کاهدان را زنده نموده، برای تسکین اذهان نا آرام شان و احياناً تحمیق چند خر تر از خود، داستانسرائی پیشه می نمایند.

۲- "هاشمیان" و باندش که هیچ یک به گفته استاد سخن آقای "معروفی" نه لغتشناس بودند و نه هم صلاحیتی در آن زمینه داشتند، بعد از ماه ها زور زدن، به جای به دنیا آوردن نوازدی نو، باد بزرگی را از بطون گندیده شان بیرون داده اند، که رفح آلودگی هوای ناشی از آن، با صد بوتل عطر "شام پاریس" زدودنی نیست.

۳- آنها که در آغاز بنا بر پائین بودن سطح دانش شان، می خواستند کار را با "غیاث اللغات" آغاز نمایند، بدون آن که به رخ خود بیاورند، به پیشنهاد سازنده استاد سخن، مبتنی بر آن که مبنای کار را "قاموس دری انگلیسی" استاد "نگهت" - نکهت- دشمن خونی "خرفیلسوف" قرار دهند، بدون آن که به رخ خود بیاورند، تمکین نموده اند.

۴- پیشنهاد "خرفیلسوف" عنوانی آقایان "معروفی"، "سدید" و "موسوی" که می توانند به غیر از حرف "الف" که از طرف شخص خر فیلسوف "هاشمیان" بالایش کار صورت می گیرد، از حرف "ب" الی "ی" که کس دیگری تا هنوز

کار بالای آن را شروع نکرده است، را با گفتن یک صلوات بر گذشته زیر کار بگیرند، اگر از یک جانب منتهای فقر، درماندگی و عجز این باند "قت قتاسی" را می رساند، از جانب دیگر منتهای دیده درائی، بی ننگی و خبث طینت "خرفیلسوف" و باندش را نیز جار می زند.

این انسانهای دیده در و هرزه که بحث در چگونگی تدوین یک واژه نامه را با هزار و یک بهتان اخلاقی و ناموسی به کجراه کشانیده اند، چون خود فاقد شرف، اخلاق و وجدان اند، فکر می کنند که می توانند با دیگران هم به همان سان برخورد نموده، قسمی بنمایانند که گویا "نه چرکی بوده و نه هم پرکی"؛ به محض مراجعه "خرفیلسوف" و به زعم خودشان شرکت دادن دیگران در پروژه شان، دنیا گل و گلزار شده همه چیز به خوبی و خوشی می گذرد. خوانندگان عزیز!

تا آن جایی که من در جریان این بحث ها هستم، گذشته از آن که دوست و برادر عزیزم آقای "موسوی" هیچ گاهی کمترین اظهار نظری در باب تدوین یک فرهنگ لغت ننموده و چیزی در مورد نگفته است، دانشمند و نویسنده آزاده کشور آقای "سدید" نیز که اولین پیشنهاد دهنده و مبتکر طرح ایجاد چنان فرهنگی اند، هیچ گاهی ننوشته اند که با قضیه به خاطری اختلاف دارند که گویا برایشان سهمی داده نشده است، استاد سخن آقای "معروفی" نیز با تواضع آموزش دهنده ای بار بار صلاحیت شان را در تدوین چنان امر عظیمی ضمن رد صلاحیت دیگران، زیر سؤال برده اند. از آنجائی که "خرفیلسوف" سوگند خورده که هیچ گاهی و در تحت هیچ شرایطی راست نگوید و در خدمت مردم نباشد، با وجود چنین مواضع آشکاری، در پاسخ به فرد موهومی، حاتم بخشی نموده از آنها می خواهد تا در تدوین پروژه سهم بگیرند.

هر چند قضیه به صورت مستقیم برایم مطرح نشده، تا موظف به نظردهی در باره اش باشم، باز هم از موضع کسی که به همین ارتباط چند فحش شنیده و چند تا هم خودش نثار دیگران نموده، به خود حق می دهم تا جهت ختم "غایله"، پیشنهاداتم را عنوانی آقایانی که مورد سؤال "خرفیلسوف" قرار گرفته اند، تقدیم بدارم. البته تمام اینها پیشنهاداتی اند که اگر من جای ذوات نامبرده از طرف "خرفیلسوف" می بودم- که نیستم- از "خرفیلسوف" جهت آغاز و ادامه همکاری از وی می خواستم.

۱- از "خرفیلسوف هاشمیان" می خواستم تا به مثابه نخستین پیش شرط همکاری، به صورت علنی و رسمی از طریق تمام سایتها من جمله پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان" و "جرمن-جرمن" اعلام بدارد که در گذشته جاسوس بوده و علیه کشور و مردمش برای بیگانگان جاسوسی نموده است؛ مگر از آن جایی که "دروازه توبه" در مکتب اعتقادی اش بسته نیست، اینک که به آخرین روز های زندگانی اش رسیده، از کردار زشتش توبه نموده از مردم و خدا، طلب عفو بخشایش دارد.

۲- تمام آنچه را طی این مدت علیه بهترین فرزندان جامعه ما نوشته، همه دروغ، افتراء و بهتان بوده علت آن، تابعیت برده وار از نفس اماره و اجرای دستاورد اربابان قدرت بوده است. - همینقدر اعتراف کافیت و ضرورت به معذرتخواهی وجود ندارد-

۳- با تمهیل این دو پیش شرط، از ذوات مورد نظر "هاشمیان" صمیمانه تقاضا می نمودم تا به پیشنهاد "خرفیلسوف" با در نظر داشت اصل "توبه گرگ مرگ است"، غور نمایند.

یادداشت:

تسمیه مرغانچه باز به "بچه بیوه" نه بدان علت بود که گویا مردم علیه زنانی که شوهران شان را از دست می دهند، با دید حقارت آمیز نظری داشته باشند، بلکه علت آن خودداری شخص "بچه" از معرفی پدرش بود. آنهم تا سرحدی که وی را "بچه بی پدر" می دانستند. پغمانی.